

## حقوق خواننده (توصیه‌هایی به نویسندگان و ناشران)

چکیده: قلمرو حقوق، محدود به احکام و قواعد فقهی - حقوقی نیست؛ بلکه بسیاری از عرصه‌های دیگر را که سخنی از آنها در مباحث و کتب حقوقی نیامده است، در بر می‌گیرد. همان‌گونه که هر روز، یکی دیگر از پایه‌های حقوقی انسان کشف و احیاناً مراعات می‌گردد، مقاله حاضر نیز بخشی از حقوق انسان را کاویده و آشکار کرده است که گویا تاکنون توجه چندانی بدان نمی‌شده است: حقوق خواننده.

خواننده، به ازای هزینه و عمری که صرف خرید و مطالعه یک اثر می‌کند، حقوقی برگردن نویسنده و ناشر پیدا می‌کند که مع الاسف تاکنون از این حق مسلم، چندان سخن و فریادی به میان نیامده است.

خواننده، حداقل نسبت به سه لایه هر کتابی که به دست می‌گیرد و می‌خواند، حق پیدا می‌کند: لایه‌های پژوهش، نگارش و ویرایش. آنچه پیش رو دارید، می‌کوشد حقوق خواننده را نسبت به ابعاد مختلف کتاب، بسنجد و کم و کیف آن را آشکار نماید.

در پایان نیز نویسندگان و ناشران را توصیه می‌کند که بیش از پیش حقوق مادی و معنوی خواننده را مراعات کنند.

کلید واژه‌ها: حقوق، نشر، کتاب، نویسنده‌گی، تبلیغ.

در کشور ما از حقوق بشر کم سخن نمی‌رود. سالی نمی‌گذرد مگر اینکه چند اثر در باره حقوق زنان، حقوق کودکان، حقوق کارگران و ... منتشر می‌شود. در این مقاله، به اقتضای تخصص نویسنده، از حقوق خواننده سخن می‌رود. یعنی از موضوعی که نه تنها یک مقاله در باره آن نوشته نشده است، بلکه اصطلاح «حقوق خواننده» متداول نیست.

«برخی نویسندگان حق خواننده را ادا نمی‌کنند و اصلاً نمی‌دانند که خواننده حقی به گردن نویسنده کتاب دارد. آشکار است کسی که کتابی می‌خرد و وقتی برای خواندن آن صرف می‌کند، حقی به گردن نویسنده دارد که اولاً کتابش را خریده و ثانیاً بخشی از عمر عزیز خود را در مطالعه آن صرف کرده است. اگر کتابی مفید و متقن باشد، نویسنده حق خواننده را ادا کرده است؛ اما اگر کتابی چنین نباشد، حق خواننده ادا نشده و نویسنده مدیون او شده است. پس هر نویسنده‌ای باید بکوشد که حق خواننده را ادا کند و خود را مدیون او نکند. اما چنین می‌نگریم که این موضوع اصلاً برای عده‌ای از نویسندگان مطرح نیست و هیچ‌گاه به حق خواننده نمی‌اندیشند.»<sup>۱</sup>

در آغاز لازم می‌آید به این موضوع اشاره شود که تاکنون فقط از حقوق نویسنده سخن گفته شده و هیچ اشاره‌ای به حقوق خواننده نشده است. «حق التالیف» و «حق مؤلف»، از عباراتی است که همواره گفته و شنیده می‌شود، ولی «حق خواننده» ناگفته و نادیده مانده است. تاکنون ده‌ها مقاله در باره حقوق نویسنده نوشته شده است که اگر همه آنها گردآوری شود، حداقل یک - دو جلد کتاب می‌شود. اما یک مقاله در باره حقوق خواننده نوشته نشده است. برای دفاع از حقوق چند هزار نویسنده، ده‌ها مقاله فراهم آمده، ولی در دفاع از حقوق چند میلیون خواننده، از یک مقاله دریغ شده است. به اینها باید افزود قانون‌ها و پیمان‌نامه‌ها و انجمن‌هایی را که در دفاع از حقوق نویسندگان فراهم آمده است.<sup>۲</sup> این تلاش‌های رسمی، گواه این است که صدای نویسندگان، در دفاع از حقوقشان، شنیده شده، ولی صدای خوانندگان شنیده نشده و کسی نیز این صدای بی‌قلم‌نیاورده است. آیا عجیب نیست؟ آری و نه. از آن رو عجیب نیست که صدای نویسندگان بلندتر از صدای خوانندگان است و همواره صدای بلندتر شنیده می‌شود. و از آن رو عجیب است که نه فقط در زمین سیاست، بلکه در آسمان فرهنگ نیز صدای بلندتر شنیده می‌شود.

باری، همواره سخن از حقوق نویسنده است؛ از حقوق معنوی تا حقوق مادی او.

مانند درج نامش در روی جلد کتاب، جایزه‌ای که به او تعلق می‌گیرد، و حق تالیفی که دریافت می‌کند. این همه که از حقوق نویسنده سخن می‌رود، از آن رو است که وی آموخته و کوشیده و عرق از روح ریخته و اثری آفریده است. اما خواننده چه؟ این موضوع، مطرح نمی‌شود؛ با این استدلال که خواننده چنین زحمتی نکشیده است و در پدید آمدن کتاب نقشی ندارد. در واقع حقوق نویسنده، حجاب حقوق خواننده شده و این تحت الشعاع آن قرار گرفته است. عدّه‌ای چندان به جایگاه خطیر نویسنده چشم دوخته‌اند که گوشه چشمی به خواننده نمی‌کنند. نویسنده را پادشاه پنداشته‌اند و خواننده را رعیت؛ و در مقابل پادشاه چه جای سخن از رعیت؟

شک نیست که نویسنده با زحمت بسیار و تحمل محرومیت و صرف عمر، اثری می‌آفریند و به مردم تحویل می‌دهد. در مقابل، خواننده کتاب بدون هیچ زحمتی، فقط با پرداخت مبلغی پول، کتاب می‌خرد و راحت و آسوده می‌خواند و بسیار می‌آموزد. پس نویسنده حق بزرگی به گردن خواننده دارد و باید این حق را بزرگ داشت.

اینکه تا کنون از حقوق خواننده سخن نرفته، بر اساس همین استدلال است. اما این استدلال، نیمه تمام است و مشتمل بر همه حقیقت نیست. حق نویسنده به جای خود، ولی خواننده نیز حقی دارد. به فرض که حق یکی بزرگ تر است، اما نباید آن حق کوچک تر نادیده گرفته شود. اساساً هیچ دو فردی را نمی‌توان تصور کرد مگر اینکه میان آنها حقوق متقابلی است. در حوزه حقوق، جاده یک طرفه وجود ندارد. هم نویسنده بر گردن خواننده حقوقی دارد و هم خواننده بر گردن نویسنده. از این گذشته، اگر فلانی نویسنده خوبی است و حقش را باید پاس داشت، خواننده اش هم - مثلاً - نانوا یا بنای خوبی است و حق او را نیز باید بزرگ داشت. اگر نویسنده، نان پخته و خانه ساخته نداشت، نمی‌توانست با خیال آسوده گوشه بگیرد و بنویسد. به گفته ناصر خسرو:

اگر شاعری را تو پیشه گرفتی

یکی نیز بگرفت خُنی‌گری را<sup>۴</sup>

پس چه جای فخر فروشی و نادیده گرفتن حق دیگری؟ اگر فلانی نویسنده خوبی است، دیگری هم نانوا یا بنای خوبی است و «كُلُّ مُيسِرٍ لِمَا خَلَقَ لَهُ»<sup>۴</sup> یعنی «هر کسی را بهر کاری ساختند.» آری، «همه برزیگران یکدگریم.»

مقصود از حقوق خواننده، فقط حقوق وی در برابر نویسنده نیست، بلکه حقوق او در

برابر ناشر نیز مورد نظر است. آن که کتابی می‌خرد، هم در برابر نویسنده کتاب و هم در برابر ناشر آن، حقی دارد و این دو باید علم تفصیلی به حقوق خواننده داشته باشند و آن را رعایت کنند. انجام وظیفه دوم، بدون دانستن وظیفه نخست، ممکن نیست.

هر کس کتابی می‌خرد و می‌خواند، دو حق بر گردن دو نفر دارد: به ازای پولی که می‌دهد و کتابی می‌خرد، حقی بر گردن ناشر دارد؛ و به ازای وقتی که صرف می‌کند و کتابی می‌خواند، حقی بر گردن نویسنده دارد. آیا می‌توان تعیین کرد که حق خواننده چه مقدار است؟ آری. اجازه بدهید یک حساب سرانگشتی کنیم تا دریابیم حق خواننده، آن هم فقط به لحاظ کمی و مالی، چقدر است:

الف. اگر قیمت یک کتابچه صد صفحه‌ای، یا کمی بیشتر، را ده هزار ریال فرض کنیم و شمارگان آن را پنج هزار، پنجاه میلیون ریال صرف خرید آن می‌شود.

قیمت شمارگان کتاب  $50/000/000 =$  شمارگان  $5000 \times$  قیمت هر جلد کتاب  $10/000$

ب. حال اگر لااقل سه هزار نفر به مطالعه این کتاب پردازند و هر نفر ده ساعت صرف مطالعه آن کند، سی هزار ساعت صرف مطالعه آن می‌شود.

ساعت  $30/000 =$  ساعت  $10 \times$  نفر  $3000$

ج. و اگر ارزش هر ساعت از وقت مردم را ده هزار ریال فرض کنیم، سیصد میلیون ریال صرف مطالعه آن می‌شود.

ریال  $300/000/000 =$  ریال  $10/000 \times$  ساعت  $30/000$

د. جمع این دو عدد، سیصد و پنجاه میلیون ریال می‌شود. پنجاه میلیون ریال، پولی است که صرف خرید کتاب می‌شود؛ و سیصد میلیون ریال، قیمت وقتی است که صرف خواندن آن می‌شود. رقم ناچیزی نیست؛ بلکه به قیمت یک خانه در کلان شهر تهران است. مقصود اینکه یک کتابچه صد صفحه‌ای، که به چشم نمی‌آید، به اندازه یک خانه چشمگیر برای مردم هزینه برمی‌دارد. و البته این محاسبه، فقط به لحاظ کمی و مالی است. اما جای تعجب است که معمولاً از این محاسبه ساده غفلت می‌شود. زیرا پندار عمومی این است که قیمتی که بابت یک کتاب صرف می‌شود، همان پولی است که برای خرید آن پرداخت می‌شود. وقتی که مردم بابت خواندن کتاب صرف می‌کنند، به حساب نمی‌آورند. گویا وقت و عمر مردم هیچ ارزشی ندارد. پیدا است که این محاسبه، اشتباه است. مردم برای هر کتاب دو هزینه می‌کنند: قیمتی که برای خرید آن می‌پردازند، و

وقتی که برای خواندن آن صرف می کنند. و قیمت این وقت، از قیمت خرید کتاب، بیشتر است. درست می گفت شیخ بهائی:

آنچه ندارد عوض ای هوشیار

عمر عزیز است، غنیمت شمار<sup>۵</sup>

پس فرمول برای تعیین قیمت کتاب چنین است:

قیمت خرید کتاب + هزینه مدت خواندن کتاب = قیمت کتاب.

در همان مثالی که آورده شد، قیمت خرید یک کتاب صد صفحه‌ای را ده هزار ریال دانستیم. مدت خواندن آن را ده ساعت دانستیم و ارزش هر ساعت را ده هزار ریال، که حاصل ضرب آن می شود صد هزار ریال. حاصل جمع این دو رقم، صد و ده هزار ریال می گردد. آری، این است قیمتی که هر نفر بابت خریدن و خواندن یک کتاب می پردازد.

اشتباه اینجا است که در تعیین قیمت کتاب، فقط قیمت خرید آن در نظر گرفته می شود و برای مدت خواندن آن هیچ قیمتی منظور نمی شود. حال اینکه قیمت دوم بسیار بیشتر از قیمت اول است. این اشتباه، اهانت به خریداران کتاب است. گویا مردم کتاب می خرند که نخوانند. و یا اگر وقتی صرف می کنند و کتاب می خوانند، وقتشان هیچ ارزشی ندارد.

از این محاسبه، دو نتیجه خواهیم گرفت:

۱. ارزش هر کتاب باید بیش از قیمت خرید آن باشد؛ زیرا مردم فقط قیمت خرید کتاب را نمی پردازند، بلکه از وقت خویش نیز برای مطالعه آن صرف می کنند که آن هم قیمت دارد.

۲. هر نویسنده و ناشری باید نیک بسنجد که آیا ارزش کتابش این مقدار است که محاسبه شد. چشم‌بندی نیست، یک حساب سرانگشتی است. تا کنون چنین محاسبه‌ای نشده است و هر کس حسابش را پاک می دانسته است. حقوق خواننده کتاب بیش از آن است که پیش از محاسبه، پنداشته می شود.

پیش از تبیین حقوق خواننده، این نکته باید گفته شود که هر کتاب سه لایه دارد و یک شکل. شکل کتاب دستاورد ناشر است و آن سه لایه، که به نویسنده مربوط است، عبارت است از: پژوهش و نگارش و ویرایش. خواننده کتاب، هم به ازای هر سه لایه کتاب، و هم به ازای شکل کتاب، حقوقی دارد. اینک نخست از حقوق خواننده در برابر نویسنده (سه لایه کتاب)، و سپس از حقوق او در برابر ناشر (کتاب)، سخن می رود.

مهم‌ترین لایه کتاب، بعد پژوهشی آن است و بزرگ‌ترین حق خواننده به این لایه مربوط می‌شود. مهم‌ترین حق خواننده، حقیقت‌خوانی است و بزرگ‌ترین تکلیف نویسنده این است که جز حقیقت ننویسد و همه حقیقت را بنویسد و غش در کتاب نکند. خواننده کتاب انتظار دارد که آنچه را می‌خواند، حقیقت باشد. ناراستی و نادرستی و باطل و غش در کتاب نباشد. خواننده، مغز و روحش را به نویسنده می‌سپرد تا حقیقتی از او فراگیرد. بزرگ‌ترین سرمایه‌اش را در اختیار نویسنده می‌گذارد تا بیاموزد. پس کوچک‌ترین کزی، خیانت به بزرگ‌ترین سرمایه خواننده است.

البته امروزه نویسندگان متواضع‌تر شده‌اند و مدعی نیستند که آنچه می‌نویسند، حق است و جز این نیست. اما اولاً بسیاری از خوانندگان این سخن را حمل بر ادب می‌کنند. ثانیاً آن را در کانون توجه خویش قرار نمی‌دهند. آنچه از کتابی در خاطر خواننده می‌ماند، هر سخنی است غیر از این سخن. ثالثاً این سخن نویسندگان هیچ منافاتی ندارد با آنچه ما می‌گوییم. آری، نویسنده نباید مدعی باشد که آنچه می‌نویسد، عین حق و حق عین است؛ اما در عین حال باید بسی جد و جهد ورزد تا حقیقت را بیابد و بنویسد.

برای رسیدن به حقیقت دو شرط لازم است: صداقت (تقصیر نوزیدن)، و جدیت (قصور نکردن). نویسنده باید با نهایت صداقت و تمامیت جدیت، یعنی بدون ذره‌ای تقصیر و قصور، در پی حقیقت باشد. حال ممکن است بدان برسد یا نه. زیرا جوینده لزوماً یابنده نیست، ولی یابنده لزوماً جوینده بوده است. مهم این است که نویسنده، جوینده حقیقت باشد و با نیت خالص (صداقت) و سعی کامل (جدیت)، حقیقت را هدف گرفته باشد. انتظار خواننده نیز جز این نیست. وی انتظار دارد کتابی را که به دست می‌گیرد، با صداقت و جدیت، برای صید حقیقت، نوشته شده باشد. باشد که حقیقت صید شده باشد یا نه.

خلاصه، نخستین حق خواننده این است که به او حقیقت گفته شود. کتابی را که می‌خرد، حقیقت را خریده باشد. نه غش در آن باشد و نه سهل‌انگاری برای یافتن حقیقت. حقیقت‌خوانی، بزرگ‌ترین حق خواننده است و حقیقت‌نویسی، مهم‌ترین تکلیف نویسنده. حال اگر نویسنده، با آن دو شرط، به حقیقت نرسیده باشد، معذور است.

حق دیگر خواننده این است که کتابی را که می‌خواند، مطلوب باشد و برخوردار از کیفیت مناسب. کافی نیست کتابی مشتمل بر حقیقت باشد، بلکه باید سطح علمی آن نیز مطلوب باشد. کسی نمی‌تواند به این بهانه که کتابش مشتمل بر حقیقت است و ضال و



مضل نیست، کتابی نازل عرضه کند. هر کتاب، گو اینکه خواننده اش از عوام باشد، باید اسطقس و اساس داشته و مطلوب و استوار باشد. اگر نویسنده، علامه دهر باشد و جامع معقول و منقول و استاد الکل فی الکل، مجاز نیست کتابی عرضه کند که کیفیت مناسب نداشته باشد. علامه دهر بودن فلانی برای خودش است، مهم این است که چه ارائه می دهد. بسا علامه دهری که کتابی پیش پا افتاده می نویسد و بسا فاضل یک لاقبایی که شاهکار می آفریند. سرسری نویسی و سردستی نویسی و سر به هوانویسی و کیلویی نویسی و کتره ای نویسی، از هر که باشد، پسندیده نباشد. یا نباید نوشت، یا باید استوار نوشت. به گفته هوراس:

نه خدایان، نه آدمیان و نه حتی کتابفروش ها، هیچ یک تاب تحمل شاعر درجه دوم را ندارند.<sup>۶</sup>

و به گفته سنجیده ابن منذر:

لَا تَقُلْ شِعْرًا وَلَا تَهْمُمْ بِهِ  
وَ إِذَا مَا قُلْتَ شِعْرًا فَاجْذُبْ

و به سخن سخنة منوچهری:

شعر ناگفتن به از شعری که باشد نادرست  
بچه نازادان به از شش ماهه افکندن چنین

امروزه کتاب هایی منتشر می شود که سست و سطحی و پیش پا افتاده است. این کتاب ها جامعه را به انحراف نمی کشد، بلکه به انحطاط می کشد. کتاب های گمراه کننده نیست، ولی تعالی بخش هم نیست. نویسندگان این کتاب ها دو دسته اند: یا کسانی هستند که صلاحیت ندارند، یا صلاحیت دارند و زحمت نکشیده اند. هر که بدون کسب صلاحیت قلم به دست گیرد، حاصل کارش مطلوب نخواهد شد. نیز هر که صلاحیت داشته باشد، اما برای تالیف کتابی جد و جهد نورزد، عرق از روح نریزد، کار را آسان بگیرد و سردستی بنویسد، کتابش به سامان و استوار نخواهد بود.

ممکن است گفته شود ضرورتی ندارد که هر کتابی مطلوب و به سامان باشد. زیرا هر کتابی، مطلوب یا نامطلوب، به یک بار خواندن می آرزد.<sup>۷</sup> در پاسخ باید گفت که اولاً در درستی این سخن، تردید است. ثانیاً بفرض که هر کتابی به یک بار خواندن بیرزد، دلیل بر ارزنده بودن آن نیست. ارزش هر کتاب با معیارهایی تعیین می شود و نه به صرف

وجود چیزکی در آن، ثالثاً برخی کتاب‌ها، در مقایسه با برخی دیگر، نه تنها به یک بار خواندن نمی‌ارزد، که به یک بار ورق زدن هم نمی‌ارزد.

اینک در جامعه ما سطح کیفی کالاهای برتر از کتاب شده و بازار از فرهنگ جلو افتاده است. کالاهایی تولید می‌شود که بسیار مطلوب است و در ساخت آن نهایت ریزی‌بینی و محکم کاری شده است. البته کالاهای نازل و غیر مرغوب هم عرضه می‌شود، ولی قیمت آن بسیار ارزان است. اما این قاعده در عرصه کتاب مشاهده نمی‌شود. مردم پول یک کتاب خوب را می‌دهند، ولی چه بسیار کتابی می‌خرند که هیچستان است. کیفیت کتاب، که محصول فرهنگ است، از کیفیت کالا، که محصول بازار است، نازل تر شده و بازاری تر گردیده است. سابقاً به کالایی که کیفیت مناسب نداشت، جنس «بازاری» می‌گفتند؛ ولی اینک با فراوانی کتاب‌های نازل و بی‌ارزش، به کالاهای غیر مرغوب باید جنس «فرهنگی» گفت.

باری، یکی دیگر از حقوق خواننده این است که کتابی را که می‌خرد یا می‌خواند، استوار باشد و نویسنده‌اش با تأمل و تأنی آن را نوشته باشد. هر نویسنده‌ای، هر چند دانشوری برجسته باشد، اگر سرسری و سردستی بنویسد، حقوق خواننده را نقض کرده است. وی خواننده را مغبون ساخته و مدیون او است.

آنچه تا کنون گفته شد، دو حق خواننده و تکلیف نویسنده بود و مربوط به لایه پژوهشی کتاب. این نویسنده در آثار دیگرش، از بایدها و نبایدهای پژوهیدن سخن گفته است و لذا در اینجا به همین دو حق بزرگ اکتفا می‌کند. ادامه مقاله را اختصاص می‌دهم به حقوق خواننده در لایه نگارش و ویرایش کتاب.

می‌دانیم که تنها وسیله ارتباط نویسنده و خواننده، زبان است. زبان ما فی الضمیر را آشکار می‌کند و خواننده را دانا به مراد نویسنده. پس وسیله‌ای است مهم. اما مصیبت اینجا است که عده‌ای به «مهم» بودن زبان عنایت نمی‌کنند، بلکه به «وسیله» بودن آن توجه می‌کنند. می‌گویند زبان «وسیله مهمی» است، ولی آن را «وسیله» مهمی می‌دانند و نه وسیله «مهمی». همین که گفته می‌شود زبان، بی‌درنگ وسیله بودنش در ذهن آنها تداعی می‌شود و اینکه «ابزار» و «آلت» است و چیزی بیش از این نیست.

آری، زبان وسیله‌ای بیش نیست، اما هر که از زبان بیش از این نداند، نویسنده‌ای لایق نخواهد شد. کسی نویسنده می‌شود که دغدغه زبان داشته باشد. درست و غلط،



زشت و زیبا، فصیح و غیر فصیح برای او مهم باشد و بخشی از دل مشغولی او. مقصود این نیست که نویسنده باید زبان شناس یا ادیب باشد و زیبا بنویسد و نوشته اش به آرایه های ادبی آمیخته باشد. منظور ما فقط دو چیز است: اول اینکه هر نویسنده ای باید درست بنویسد. غلط در مفردات و ترکیب نوشته اش نباشد. دوم اینکه نوشته اش خوشخوان باشد. یعنی خواننده، آن را به راحتی بخواند و به دردر نیفتد. از این دو ویژگی نمی توان غمض عین کرد و به کمتر از این نمی توان رضا داد. این حق خواننده است که اولاً غلط نیاموزد و ثانیاً به راحتی بیاموزد. هم زبانش آلوده نشود و هم با زبانی بیاموزد که فی الجمله برایش لذت آور باشد. این انتظار، از هر نویسنده، به جا است؛ هر چند نویسنده کتاب فلسفه و ریاضیات.

فلانی فیلسوف است یا استاد ریاضیات، بسم الله؛ برود تدریس کند. او حق تألیف کتاب ندارد، مگر اینکه نویسنده هم باشد. هر عالمی لزوماً نویسنده نیست و حق نوشتن ندارد. کسی صلاحیت نوشتن دارد که هم عالم باشد و هم نویسنده. دستور زبان و آیین نگارش آموخته باشد؛ خواه نزد استاد، خواه از طریق کتاب هایی در این موضوع، و خواه با مطالعه. مناسب است به برتراند راسل اشاره شود؛ فیلسوف و ریاضی دان قرن بیستم. وی هم در فلسفه کتاب دارد و هم در ریاضیات. اما نویسنده هم هست. راسل به این خرسند نشده که فیلسوف و ریاضی دان است، و یا در فلسفه و ریاضیات به زبان چندان توجهی نمی شود؛ بلکه ادبیات هم آموخته و با نثری استوار و خوشخوان با مخاطبش سخن گفته و حق خواننده را ادا کرده است.

برخی نویسندگان در عرصه پژوهش، دقیق هستند و از هیچ کوششی برای یافتن حقیقت و غنی کردن کتاب فروگذاری نمی کنند؛ اما در عرصه نگارش بی قید و بند هستند و شسته رفته و بی غلط نمی نویسند. عکس این هم ملاحظه می شود: برخی چاندار می نویسند، ولی محتوای اثرشان چیزی مشت پر کن نیست. هر یک از این دو دسته، یک لایه اثرشان ضعیف است و هر کدام، یک حق خواننده را ضایع می کنند. حال اینکه هر نویسنده ای، هم باید به محتوای اثرش بیندیشد و هم به عرضه آن. هم در بند چستی آن باشد و هم چگونگی آن. نویسنده ای که به چگونگی عرضه اثرش نمی اندیشد، در واقع به خواننده نمی اندیشد و او را به چیزی نمی گیرد. سلخته ظاهر شدن در مقابل خواننده، بی احترامی به او است. ما برای چشم دیگران، خود را می آراییم و موهایمان را شانه

می‌زنیم، اما چگونه می‌شود که در مقابل خواننده بد عرضه شویم و با او شکسته‌بسته و غلط صحبت کنیم؟

رسیدیم به سومین لایه کتاب (ویرایش)، و حق دیگر خواننده و تکلیف نویسنده. هر کتابی که به دست خواننده می‌رسد، باید ویراستاری شده و یک چشم دیگر (چشم ویراستار)، آن را خوانده باشد. حتی اگر نویسنده کتاب، ویراستار نیز باشد، باز هم باید آن را به تیغ ویراستاری دیگر بدهد. سفارش من این است که هر کس می‌خواهد به صورت حرفه‌ای بنویسد، حتماً ویراستاری هم بیاموزد؛ ولی حتماً نوشته‌اش را به ویراستار هم بدهد. آموختن ویرایش نه برای بی‌نیاز شدن از ویراستار است، بلکه برای این است که ویرایش آن بهتر شود. هر چه اصول ویرایش در نوشته‌ای رعایت شده باشد، ویرایش آن بهتر می‌شود. نوشته‌ای که نقطه و ویرگول آن درست نباشد و به ویراستار سپرده شود، عمده تلاش ویراستار صرف همین امور ابتدایی می‌شود و مجال آن نمی‌یابد به موضوعات مهم‌تر بپردازد.

وظیفه ویراستار اصلاح صورت هر نوشته است. وی غلط‌های دستوری را می‌زداید، جمله‌ها را سر و سامان می‌دهد، املا و سجاوندی را به قاعده و یک دست می‌سازد، ارجاعات را درست و همگون می‌کند، زواید را می‌زداید، و حاصل اینکه، کتاب را خوشخوان و زودخوان می‌سازد. ویراستار، یار نویسنده است در عرضه کتاب.

اشاره شد که هر کتابی یک لایه پژوهشی دارد و یک لایه نگارشی. نویسنده در لایه پژوهش، تک و تنها است؛ اما در لایه نگارش مددکاری دارد که ویراستار خواننده می‌شود. ویراستار سخنگوی نویسنده نیست، بلکه فیلتر و صافی نوشته او است. نوشته‌ای که از صافی ویراستار بگذرد، دقیق‌تر و رقیق‌تر می‌شود. نویسنده یک سر دارد و هزار سودا: هم باید اندیشه‌پردازی کند، هم باید جمله‌سازی نماید، هم باید به این و آن کتاب ارجاع دهد، و هم... اما ویراستار واحد‌الهم و فاردالغم است. همه همش و غمش جز اصلاح صورت کتاب نیست. پس وی می‌تواند آن را به سامان‌تر و بهتر کند.

این حق خواننده است که کتابی را که می‌خواند، ویرایش شده باشد. دست‌انداز و ناهمواری و نایکدستی در کتاب نباشد. رسم الخط و سجاوندی آن درست و یکدست باشد. و همه اینها مشروط به این است که کتاب، ویرایش شده باشد. ویرایش فقط آرایش کتاب نیست، بلکه پیرایش آن نیز هست. ویراستار نخست کتاب را پیرایش می‌کند و سپس آرایش.

آنچه گذشت، سه حق خواننده بود و، متقابلاً، سه تکلیف نویسنده. پایان بخش مقاله ویژه حق خواننده است در برابر ناشر.

ناشر، پلی است میان نویسنده و خواننده. هم باید نیاز و پسند خواننده را بداند و هم جماعت نویسندگان را بشناسد و دستی در فرهنگ و کتاب داشته باشد. ناشری که فرهیخته نباشد، هر کتابی را چاپ می کند و اجازه می دهد هر نویسندهٔ تُک مایه ای از پل او بگذرد. شرط ناشر بودن، اولاً فاضل و فرهیخته بودن است و ثانیاً داشتن تخصص در چاپ و نشر. ناشر نافرهیخته، کتاب بی ارزش چاپ می کند و ناشر فرهیخته، ولی ناآشنا به نشر، کتاب ارزنده را به صورت نامرغوبی عرضه می دارد.

حرفه نشر، آسان نما است و غالباً آن را آسان می پندارند. می گویند اینکه کاری ندارد؛ کتاب را به حروف نگار و سپس به لیتوگرافی و آن گاه به چاپخانه. چند روز بعد کتابی تحویل می گیریم و توزیع می کنیم. آری، اگر به همین سادگی باشد که می گویند، به راستی که حرفه نشر، کاری است آسان. اما این چنین نیست. اجازه بدهید مثالی بیاوریم:

اخیراً کتابی از علی رهنما در بارهٔ دکتر علی شریعتی به قلم دو نفر ترجمه شد؛ یک ترجمه به قلم جوانی بود بدون عنوان، و ترجمهٔ دیگر به قلم یک مدرّس ترجمه در دانشگاه و مترجم رسمی دادگستری.<sup>۸</sup> از ترجمهٔ اول بسیار استقبال شد و از ترجمهٔ دوم استقبال نشد. هیچ رمز و رازی در آن استقبال و این ادبار نبود، بلکه علتش در چگونگی نشر این دو کتاب بود. ناشر ترجمهٔ اول، آن را خوب عرضه کرد و ناشر ترجمهٔ دوم، آن را بد عرضه کرد. این ناشر، کتاب را چنان چاپ کرد که از چشم افتاد. حروف نگاری کتاب، صفحه آرایی، طرح روی جلد و صفحه آرایی آن، نازل و نازیبا بود. حاصل اینکه کتاب روی دست ناشر ماند. مقصود اینکه ناشر می تواند کتابی متوسط را تا اوج برکشد و کتابی در اوج را به سیاهچال فروکشد.

ناشر در برابر خواننده دو وظیفه دارد: یکی به ازای محتوای کتاب و دیگری به ازای صورت آن. وظیفهٔ اول مشترک میان نویسنده و ناشر است. محتوای کتاب را نویسنده می آفریند و نخست همو مسئول است، اما از ناشر نیز سلب وظیفه نمی شود. نخستین وظیفهٔ ناشر این است که کتابی که عرضه می دارد به لحاظ محتوا (پژوهش و نگارش و ویرایش)، ارزنده باشد. یعنی مشتمل بر حقیقت و برخوردار از سطح علمی لازم باشد و دارای نثری درست و ویرایش شده. همهٔ آنچه به عنوان وظیفهٔ نویسنده گفتیم، وظیفهٔ

ناشر هم هست، ولی جهت آن فرق می‌کند. نویسنده به جهت آفریدن محتوا مسئول است و ناشر به جهت توزیع آن. ناشر نمی‌تواند به این بهانه که محتوای کتاب از دیگری است، از خود سلب مسئولیت کند. آری، محتوا از نویسنده است، ولی ناشر در توزیع آن نقش دارد. اگر کتابی نامناسب باشد، اما ناشری آن را چاپ نکند، در فراموشخانه فرهنگ بایگانی می‌شود.

اینکه ناشر، فرهنگی است یا بازاری، از همین جا دانسته می‌شود. بازاری به این کار ندارد که فلان کالا کیفیت خوبی دارد یا نه؛ ملاک برای او خرید مردم است. هر چه را مردم بخرند، او هم می‌فروشد. ناشر بازاری نیز این چنین است. هر کتابی را که بداند مردم می‌خرند، او هم چاپ می‌کند؛ هر چند بی‌ارزش یا مشتمل بر غش و ناراستی و نادرستی باشد. در واقع ناشر بازاری با فرهنگ تجارت می‌کند. معرفت و حقیقت را به پول می‌فروشد. او از تاجر بازاری هم سوداگرتر است. مشتریان بازار، کالای نازل را، با علم به چگونگی آن، اما به علت ارزان بودنش، می‌خرند. ولی اغلب مشتریان فرهنگ این چنین نیستند. نمی‌دانند فلان کتاب بی‌ارزش است و آن را می‌خرند. پول یک کتاب ارزنده را می‌دهند، ولی کتابی بی‌ارزش تحویل می‌گیرند. ناشر بازاری از ناآگاهی مردم سوء استفاده می‌کند و کتاب نازل را به قیمت کامل می‌دهد؛ ولی کاسب بازاری اعلام می‌کند که این کالا نازل تر و ارزان تر است.

وظیفه دیگر ناشر به ازای صورت کتاب است. حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی کتاب باید چشم‌نواز باشد. ویرایش متن باید یک‌دست و به قاعده و در استفاده از سجاوندی جانب امساک رعایت شده باشد. غلط چاپی ممنوع است و یا آن قدر باید کم باشد که خواننده متوجه نشود. قطع کتاب بسته به حجم آن است، ولی به هر حال باید خوش دست باشد. صحافی کتاب، خاصه کتاب‌های درسی، باید قرص و محکم باشد و لااقل اینکه پس از یک سال درهم نریزد. سرانجام اینکه قیمت کتاب باید چنان باشد که ضمن اینکه ناشر سود می‌برد، به خواننده اجحاف نشود.

اجازه بدهید مثالی دیگر آورده شود از نقش ناشر در سرنوشت یک کتاب: چنانکه می‌دانیم، کتاب بحار الانوار، تألیف علامه مجلسی، بارها در ۱۱۰ جلد منتشر شده است. ناشر کتاب برای اینکه تعداد جلد‌های آن را به ۱۱۰ برساند، که به حساب ابجد برابر است با نام علی،<sup>۹</sup> حجم هر جلد را مختصر کرده است. هر جلد آن در حدود ۴۵۰ صفحه است و

حجم کل کتاب در حدود پنجاه هزار صفحه، بدین ترتیب این کتاب مفصل، در دست ناشر، مفصل تر نموده و قیمت آن بیشتر و خریدار آن کمتر شده است. این کتاب برای حوزویان چون نان شب است و کسی نیست که تمایل به خرید آن نداشته باشد. اما زیاد شدن تعداد جلدهای کتاب و گران شدن قیمت آن، عده‌ای را از آن محروم ساخته است. اگر حجم هر جلد از بحار الانوار هزار صفحه در نظر گرفته می‌شد، تعداد جلدهای آن پنجاه جلد می‌گردید. و اگر حجم هر جلد در حدود ۱۲۰۰ - ۱۳۰۰ صفحه می‌شد (به اندازه تاریخ تمدن دوران)، حجم آن به چهل جلد تقلیل می‌یافت. و اگر حجم هر جلد به همین اندازه، ولی قطع آن رحلی می‌شد، به سی جلد می‌رسید.

چنانکه می‌نگریم، کتاب بحار الانوار را، که در ۱۱۰ جلد است و سه قفسه کتاب را اشغال می‌کند، در پنجاه و چهل و سی جلد نیز می‌توان منتشر ساخت. <sup>۱۰</sup> به گونه‌ای که در یک - دو قفسه جا بگیرد و قیمت آن تا نصف قیمت معمول تقلیل یابد. خلاصه، ندانم کاری یک ناشر، کتابی را که خواهان فراوان دارد، چنان سنگین و گران کرد که فقط معدودی می‌توانند آن را بخرند و اکثریت باید آن را تماشا کنند.

به تعداد ناشران، مواردی می‌توان یافت از نقض حقوق خوانندگان. برخی ناشران هنگامی که کتابی ارزنده و پرفروش فراچنگ می‌آورند، قیمتی گزاف بر آن می‌نهند. چون به فروش کتاب اطمینان دارند، بهای آن را به خواننده تحمیل می‌کنند. برخی دیگر برای اینکه حجم کتاب را زیاد بنمایند و قیمت بیشتری بگذارند، فاصله سطرهای کتاب را زیاد می‌کنند. برخی ناشران برای غلط‌گیری سرمایه‌گذاری نمی‌کنند و کتابی پر غلط به دست خواننده می‌دهند. برخی دیگر کتابی را که چند بار چاپ شده است، به عنوان چاپ اول منتشر می‌کنند. برخی ناشران، کتاب علمی را چاپ لوکس می‌کنند تا قیمت لوکس دریافت کنند. برخی دیگر متون کلاسیک را خراب می‌کنند. بی‌اعتنا به تحقیقی که در آنها شده است، متنی غلط و غیر منقح به دست می‌دهند. برخی ناشران، متنی را که پرفروش است، به یک مترجم ناشی و ارزان فروش می‌دهند و ترجمه‌ای دست و پا شکسته از آن عرضه می‌کنند. برخی دیگر کتاب‌های مفصل و مهم را بدون نمایه یا فهرست‌های لازم منتشر می‌نمایند.

اینها و جز اینها نقض حقوق خواننده است و آن قدر فراوان است که شرح آن مجالی موسع می‌طلبد. از سویی شماری نویسنده، و از سوی دیگر شماری ناشر، ندانسته یا

دانسته و بای‌پرورایی، آثاری عیناک عرضه می‌دارند و به حقوق خواننده تجاوز می‌کنند. چه باید کرد؟ راه‌های بسیاری است؛ اما یک راه نیز همین است که باید حقوق خواننده را مطمح نظر نویسندگان و ناشران قرار داد. سوگمندان هنوز اصطلاح «حقوق خواننده» در فرهنگ ما متداول نشده است. حقوق کارگر و حقوق کودک و مانند اینها زیانزد است، اما حقوق خواننده به فرهنگ شفاهی و کتبی ما راه نیافته است. بسیاری از پدیدآورندگان کتاب اساساً نمی‌دانند که خواننده نیز حقوقی دارد؛ و اگر هم بدانند، تفصیلاً نمی‌دانند. چنانکه در آغاز مقاله اشاره شد، تا کنون حتی یک مقاله در باره حقوق خواننده نوشته نشده است. این، نخستین مقاله در این موضوع است؛ بدان امید که آخرین مقاله نباشد.

□ پی‌نوشت‌ها:

۱. «گفت‌وگو با محمد اسفندیاری: از بهترین‌نویسی تا بیشترنویسی»، کتاب هفته، ۲۲ شهریور ۱۳۸۲، شماره ۱۳۷، ص ۱۰. این مصاحبه پیش‌تر در مجله کتاب ماه ادبیات، سال اول، شماره سوم، ۲۹ دی ۱۳۷۶، ص ۴ و ۵ و ۲۸ منتشر شده بود. نیز بنگرید به مقاله این نویسنده، ذیل عنوان «از بهر خدا منویس! نویسنده‌گی در روزگار ما»، در مجله آینه پژوهش، سال ششم، شماره سوم، مرداد-شهریور ۱۳۷۴، ص ۲-۸.

۲. از جمله می‌توان به «قانون حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان»، مصوب مجلس شورای ملی در یازدهم دی ۱۳۴۸، و «قانون ترجمه و تکثیر کتب و نشریات و آثار صوتی»، مصوب مجلس در ششم دی ۱۳۵۲، اشاره کرد. همچنین می‌توان به «منشور حقوق پدیدآورنده»، فراهم آورده نوزدهمین کنگره مجمع بین‌المللی اتحادیه‌های پدیدآورندگان، به تاریخ سپتامبر ۱۹۵۶، اشاره کرد. چند پیمان‌نامه بین‌المللی حقوق مؤلف نیز وجود دارد؛ از جمله پیمان‌نامه برن که در سال ۱۸۸۶، و پیمان‌نامه جهانی حق‌تقلید که در سال ۱۹۵۲، و پیمان‌نامه تجدید نظر شده جهانی حق‌تقلید که در سال ۱۹۷۱، فراهم آمده است. برای تحقیق بیشتر رجوع شود به: ادیب سلطانی، میر شمس‌الدین، راهنمای آماده ساختن کتاب، چاپ اول، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵، ص ۸۳۴-۸۶۳؛ پهلوان، چنگیز (گردآورنده)، کتابنامه ایران، چاپ اول، نشر نو، ۱۳۶۶، ص ۲۹۵-۳۰۸ و ۳۲۳-۳۲۸.

۳. این نویسنده در کتاب راه خورشیدی، چاپ اول، قم، انتشارات دلیل، ۱۳۸۲، ص ۳۶ و ۳۷، توضیح این مطلب را آورده است.

۴. سیوطی، جلال‌الدین، الجامع الصغیر من حدیث البشیر النذیر، تصحیح عبداللہ محمد درویش، دمشق،

۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۴۴.

۵. از همدوست:

هر چه بینی در جهان دارد عوض  
در عوض گردد تو را حاصل غرض  
بی عوض دانی چه باشد در جهان؟  
عمر باشد، عمر، قدر آن بدان

۶. خدادادی (هیرمندی)، رضی، فرهنگ گفته‌های طنزآمیز، چاپ دوم، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۴،

ص ۲۸۲.

۷. بیهقی گفته است: «هیچ چیز نیست که به خواندن نیرزد.» نیز گفته است: «هیچ نبشته نیست که

آن به یک بار خواندن نیرزد.» همچنین گفته است: «هر چه بر کاغذ نبشته آید، بهتر از کاغذ باشد.» بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات زریاب، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۰ و ج ۱، ص ۱۶۱ و ج ۲، ص ۴۹۷. اینکه می‌گویند هر کتابی به یک بار خواندن می‌ارزد، تحریض به کتابخوانی است و مقصود این است که در هر کتابی، بلکه هر سیاهه‌ای، نکته‌ای است خواندنی و نباید از آن غفلت شود. همان گونه که گفته اند: «علم کل شیء خیر من جهله و لا یخلو سواد عن منفعة.» و اوحدی گفته است: هر چه دانی تو به ز نادانی است.

۸. ترجمه اول ذیل این عنوان منتشر شد: مسلمانی در جستجوی ناکجاآباد: زندگینامه سیاسی علی شریعتی.

ترجمه دوم با این عنوان منتشر شد: چهره‌نگاری سیاسی دکتر علی شریعتی آرمان‌گرای اسلامی.

۹. گفتنی است که اولاً با حساب ابجد چیزی ثابت نمی‌شود. ثانیاً بحار الانوار فقط شامل احادیث امام

علی (ع) نیست، بلکه مشتمل است بر آیات قرآن، احادیث پیامبر و دیگر پیشوایان اسلام. ناشر، بحار الانوار را با نهج البلاغه اشتباه گرفته است.

۱۰. چند سال پیش (۱۴۱۲ق)، دار احیاء التراث العربی و مؤسسه التاریخ العربی در بیروت، بحار الانوار

را در چهل جلد رحلی منتشر کردند. اگر ناشران، اندکی بر حجم هر جلد از کتاب می‌افزودند، تعداد جلد‌های آن به سی می‌رسید.